

نوشته : سعید حمیدیان

مهاجرت شیخ را به هند در عصر صفویه

(۲)

عاملی که نمیتوان خردش شمرد رفتار خشن صفویه نسبت به پیروان مذاهب جز شیعه و مشربهای گونه گون است. گرچه صفویه در استقرار بخشیدن به ملیت ایرانی وحدت مذهب راهمواره بچشم داشتند اما تمصبات گزاف ایشان نسبت به مذهب خویش ، کشتار و آزار غیر شیعه، فزونی دادن لعن و تهمت الحاد و بالاخره قدرت با بایست علماء دین و گشاده دستی آنان بر جان و مال همگان برای جز شیعه و نیز افراد وسیع المشرب فضائی گرفته و دل افشار ساخته و بسیاری از ایشان را به آنسوی مرزها گریزانده است. یک نمونه سخت رفتاری طهماسب اول با نقطویه است و پس از وی شاه عباس بزرگ به قتل عام ایشان برخاست و تنها گروهی اندک که سر بردند به هند گریختند تا بمانند. از شعر احياتى گیلانی را میشناسیم که بجرم نقطوی بودن کشتنی شد و بدر بار جهانگیر شتافت (۱) غزالی مشهدی به عصر طهماسب اول به تقریب الحاد و بی اعتدالی قصد جانش کردند و او هند را پناه کرد (۲) .

نمونه دیگر بدسگالی صفویه نسبت به صوفیه است . با اندکی قبل یعنی

۱ - دندگانی شاه عباس ج ۲ ص ۴۴ -

۲ - منتخب التواریخ ج ۳ ص ۱۷۰ ایضاً مجمع الخواص ص ۱۳۸

دوره تیموری بسنجیم که صوفیان کنجی دنج داشتند و جای بچشم شاهان و بزرگان حال که در عصر صفویه گور نیز بزور داشتند چرا که مشربشان وسیع بود و چه شگفت است این دگرگونی ناگهانی. گرچه صفویه خود را، و مورخان اروپائی ایشان را صوفی و صوفی اعظم و صوفی بزرگ ایران (۱) و جز آن میخواندند اما اینان مفهوم صوفی را منسوخ کردند و از پیروان سلاح بکف از جان گذشته خود یعنی قزلباش صوفی ساختند و بجای آن صوفیان صافی را گرفتند و کشتند و آزرده‌اند. (۲)

کتاب قصص العلماء جای پرده‌ای از حال این فرقه در دوره نمودار است در باره ملا محمد باقر مجلسی که قاتل صوفیه‌اش لقب داده‌اند نوشته است: «مردم و ثوقی به آخوند ملا محمد تقی (پدر ملا محمد باقر) نداشتند و او را داخل در سلك صوفیه می‌شماردند تا آنکه آخوند ملا محمد باقر بعرضه آمد و او به پدرش و ثوقی پیدا کرد پس در آنوقت مردم نیز و ثوقی پیدا کردند و لذا آخوند ملا محمد باقر رساله در اعتقادات در مدت يك شب تألیف کرد و در آخر آن نوشته است که مبادا گمان بد کسی به پدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا من معاشر با پدرم بودم سرّاً و جهراً و از احوال و عقاید او مطلع بودم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لیکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم به سلك ایشان منسلك شد تا به این وسیله دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائره شقاوت ایشان را منطقی ساخت آنوقت باطن خود را ابراز فرمود (۳) در حالات ملا محسن فیض او را مقالاتی است بسیار پر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفر است (۴) چون ملا محسن مسلم بود لهذا اقواء صوفیه در آن اعصار در نهایت اشتها گردیده

۱ - لقب شاه اسماعیل

۲ - آقای نصرالله فلسفی در زندگانی شاه عباس جلد اول از ص ۱۸۰ تا ص ۱۸۶ در باره صوفیه بمصر صوفی و دگرگونی معنای صوفی سخنی بایسته دارند.

۳ - قصص العلماء ص ۲۳۳

۴ - ایضاً ص ۳۲۳

تا آنکه ملا محمد باقر مجلسی بر صه آمد و اطفاء نائره آن جماعت نمود (۱)
در حالات شیخ بهائی از مواردی که بر او تهمت میزنند اینکه کلماتی که گفته
اشعار بر تصوف دارد مانند شعری که در نان و حلوا گفته :

کاکل مشکین بدوش انداخته وز نگاهی کار عالم ساخته
دیگر آنکه در کتب خود صوفیه و کسانی را که کفرشان یقینی است بنهایت
تعظیم اسم برده (۲) شاه عباس به میرفندرسکی که سیره صوفیان داشته و به
حلقه ایشان در میآمده باشارت میگوید میشنوم که بعضی از علماء با اجامر و
اوباش معاشرند و بازیهای ناشایسته آنان تماشا میکنند (۳) ملا محسن فیض در
آغاز رساله مشواق انگیزه پرداختن رساله را چنین گوید : چون طایفه ای از
متشفه محبت پندگان را نسبت به جناب الهی منکر بودند و بدین ناسازگاری
در اشعار اهل معرفت و محبت قدح مینمودند و دوستان الهی را به کفر و زندقه
موسوم ساخته زبان طعن در حق ایشان میکشودند (۴) . میر محمد زمان
از فضلا و شعرا صوفیه را خر میخواند :

صوفی است خر و مرید صوفی خر خر

نبود عجب از خسری شود رهبر خر

از خر صوفی که بود خر خر خر

در رقص در آیند هزاران سر خر

با رابطه بی گسستی که شعر فارسی از دیر باز با تصوف داشته است میتوان
گفت یکی از عواملی که سبب آمده است تا بعضی از صوفیه چون طهماسب شعرا
را وسیع المشرب شمرند و بایشان ننگرند گرایش آنان بتصوف و معانی تصوف
چون زبان یازیدن بشطحیات و طامات بسیره متصوفه بوده است و پیدا است
هر گاه شعرا وسعت مشرب خویش را یک سومینهادند و در منقبت و مرثیه معصومین،
آنسان که خواهش صوفیه بود میسرودند شاهان را بایشان گوشه چشمی میبود .
(ناتمام)

۱ - همان صفحه

۲ - ص ۲۴۰

۳ - تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۴

۴ - رساله مشواق ص ۷

شعر و شاعر از دید صفویه ... بسیاری از شاهان این دوره گهگاه بقتن موزون و متقایی میپرداختند . شاه اسمعیل ، خطائی تخلص میکرد محمد خدا بنده ، فهمی ، شاه عباس اول ، عباس و شاه عباس ثانی ، ثانی . اما پیدا است که این شاهان از اغراض و انتظارات گونه گون خود هرگز بنفس شعر نپرداخته و سخن پارسی را چنان ارجی ننهادند . شعر گوئی صفویه و کثرت عباراتی چون گهگاه بر زبان مبارکش جاری شدی در تواریخ و تذاکر این عصر نیز در ما باوری بشعر فهمی آنان نمایانگیزد چه تقریباً در تمام ادوار شاهان بمناسبت همنشینی با سرایندگان گاه بگفتن شعر خارخاری داشته اند .

گذشته از این اشعار ترکی این سلاطین و دلبستگی ایشان بترکی بسی بیش از فارسی بوده و بعضی چون اسمعیل صفوی دیوان اشعار ترکی پرداخته اند نیز رسمیت دادن زبان ترکی در دربار و دواوین بدانگاه که فارسی زبان رسمی دربار عثمانی و هندبتنها گواه گناه ایشان در مورد پارسی و شعر پارسی است . با این بی درکی از زبان فارسی ، از ایشان بزرگداشت و روائی دادن شعر فارسی را چه چشمی توان داشت ؟ . دلایل کافی بدست هست که صفویه شعر را دستواره ای آنهم ناچیز در کوره راه مقاصد دینی دانسته «ذاکرین رامأ موربان شاد مصیبت حضرت سیدالشهدا کردند» (۱) . معامله طهماسب اول (بنده شاه ولایت) با شعر و شاعر مشهور است و گفته صریح او که «من راضی نیستم که شعر از زبان بمدح و ثنای من آلایند . قصاید در شان حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند طهماسب در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه عظیم میفرمودند چون این طبقه علیه (شعرا) را و سمیع المشرب شمرده از زمره صلحاً و اتقیماً نمیدانستند زیاده توجهی به حال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند .